



تولد پیامبر (ص) کام همه را شیرین کرد

جشن شیرینی پزان



دیگر هم برای پخت شیرینی به کمک بچه ها آمدند. حتی سعید برادر کوچک محبوبه هم برای کمک آمده بود. سعید به همراه چند تا از پسرهای مجتمع مسئول شکستن گردو و مغز کردن گردوها بود چون قرار بود شیرینی گردویی هم درست کنند.

زینب آرد ها را الک می کرد. سرتا پایش هم آردی و سفید شده بود. حتی مژه ها و ابروهایش. زهرا با کمک چند تا از مادرها خمیر را آماده می کرد و ورز می داد. مینا و چند تا از دخترها با قالب شیرینی خمیرها را به شکل های جورواجور در می آوردند. صبا خامه را هم می زد و عسل تکه های بزرگ شکلات را خرد می کرد تا با خمیر کیک و شیرینی مخلوط کنند. وسط کار هم تکه های شکلات را توی دهنش می گذاشت و با خنده می گفت: «به به، عجب شکلاتی! به به، عجب شیرینی و کیک! به به، عجب جشن شیرینی پزان باحالی!»

چند ساعت بعد، بوی کیک و شیرینی فضای مجتمع را پر کرد. رومیزی ها روی میزهایی که کنار هم وسط فضای سبز مجتمع گذاشته شده بود، پهن شدند و ظرف های کیک و شیرینی رنگارنگ یکی یکی روی میزها چیده شدند. بوهای خوش مزه که بلند شد، درهای واحدهای مجتمع یکی یکی باز شد و بچه ها و بزرگ ترها به سمت فضای سبز مجتمع به راه افتادند. خیلی زود دور میزها پر از جمعیت شد. دخترها با خوش حالی و با قیافه های پر از آرد و شکلات و خامه از مهمان ها پذیرایی می کردند. وسط پذیرایی از مهمان ها هم گاهی تکه ای کیک یا یک دانه شیرینی می خوردند و با خوش حالی می گفتند: «بفرمایید، بفرمایید نوش جان کنید. شیرینی جشن میلاد پیامبر (ص) است. کار دست خودمان است. تازه از فردرآمده اند. بهترین شیرینی هایی است که تا به حال خورده اید.»

همه جشن ها را دوست دارند مخصوصا اگر پای کیک و شیرینی هم در میان باشد. دخترها هم می خواستند یک جشن راه بیندازند. یک جشن پر از کیک و شیرینی های خوش مزه در روز تولد پیامبر. مینا گفت: «ما که بلد نیستیم چطوری شیرینی بپزیم!» عسل لبخندی زد و گفت: «مامان من شیرینی پختنش عالی است. می تواند کمکمان کند.» زهرا هم که سرش توی کتاب شیرینی پزی بود، آهسته گفت: «مادر بزرگ من هم شیرینی های خوش مزه ای می پزد. همین امروز به او زنگ می زنم تا برای کمک بیاید.» صبا آب دهانش را قورت داد و گفت: «جانمی شیرینی! من عاشق خامه و شکلات شیرینی ام. درست کردن خامه ی شیرینی را هم خیلی خوب یاد گرفته ام. من خامه درست می کنم.» زینب هم قول داد چند تا از قالب های شیرینی پزی مغازه قنادی عمویش را قرض بگیرد.

بچه ها با هیجان دور میز نشستند تا حسابی برای مراسم جشن شیرینی پزی مجتمع برنامه ریزی کنند. دلشان می خواست روز تولد پیامبر (ص) با یک میز بزرگ پر از شیرینی در حیات مجتمع از همه پذیرایی کنند. هر کسی چیزی گفت. هر کسی هم قبول کرد یک چیزی بیاورد. یکی همزن، یکی کاسه ی بزرگ، یکی قالب کیک، یکی میز برای پذیرایی. جلسه ی بچه ها که تمام شد و به خانه برگشتند، شور و شوقی در مجتمع به پا شد. همه می خواستند جشن بچه ها خیلی خوب برگزار شود. عصر همان روز چند تا از پدر و مادرها همراه بچه ها برای خرید وسایل پخت شیرینی به بازار رفتند و کلی شکر و مواد مخصوص پخت کیک و شیرینی خریدند.

صبح روز بعد، هنوز هوا روشن نشده بود که کار شروع شد. آقارضا، نگهبان مجتمع، مسئول تزئین فضای سبز و چین میزها شد. چند تا از باباها و بابا بزرگ ها هم کمکش کردند. مادر عسل و چند تا از مادرهای

